

## متن پرسش

با عرض سلام و خسته نباشید. در روایات و احادیثی که از ائمه به ما رسیده تأکید زیادی به این شده که پیامبران الهی معصوم بوده اند و از گناه و اشتباه مصون بوده اند. و تنها پیامبران غیر اولوالعزم دارای ترک اولی بوده اند. با این حال وقتی قرآن می خوانم با آیاتی روبرو می شوم که در ظاهر و بر اساس فهم محدود بنده با این سخن تطابق ندارند. و شمار این آیات نیز بسیار زیاد است. از جمیع صفت عصیان برای عمل آدم (ع)، یا اینکه موسی (ع) گفت کشته شدن آن فرد از مکر شیطان بوده است (در حالی که این پیامبر اولوالعزم نیز هست) و یا گفتن عفاک الله لم اذنت (خدا تو را ببخشاید چرا اجازه دادی؟) در مورد نبی اکرم (ص) و آیه اول سوره مبارکه تحریم (یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک) باز در مورد پیامبر اسلام (ص) در حالی که این حضرت هم معصوم است یا آیه ۵۵ سوره غافر و استغفر لذنبک و آیه ۱۹ سوره محمد (ص) و یا آیه ۲ سوره فتح ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یا در مورد حضرت یوسف (لقد همت به و هم بها لولا) و یا در مورد حضرت یونس (ع) (و ظن ان لن یقدر علیه و آیات بسیار دیگری که از این دسته هستند. آیا این معقول است که ما با وجود این همه آیات به توجیه تک تک آنها بپردازیم در حالی که خیلی راحت تر کلام حضرت حق جل و علا می توانست به گونه ای باشد که این تفکرات را به ذهن منتقل نکند. نعوذ بالله من شرور انفسنا. امیدوارم جواب خوبی به بنده بدهید که از این همه حیران و سرگردانی آزاد گردم.

## متن پاسخ

باسمه تعالی علیکم السلام. در رابطه با جواب سوال جنابعالی بحثی را قبلاً داشته ام که انشاء الله بتواند به نحو جامع جواب سؤال حضرتعالی و امثال حضرتعالی باشد. سؤال: اگر انبیاء در همه مراحل معصوم اند، چرا خود قرآن تعبیراتی دارد که در ظاهر مخالف عصمت آنهاست. مثل این آیه که می فرماید: «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» آدم عصیان کرد و ضرر کرد. در جواب به این سؤال به موارد زیر باید توجه کرد: ۱- عصیان یعنی مخالفت با امر، و امر یا ایجابی (مولوی) است که مخالفت با آن، منافی عصمت است. مثل مخالفت با دستور نمازخواندن. و یا امرخدا نُدبی (ارشادی) است که مخالفت با آن، منافی عصمت نیست. مثل مخالفت با اینکه می گویند مستحب است قبل و بعد از غذا نمک بخورید. ۲- غوايه: یعنی خسران، یعنی ترک امر « ندبی» که موجب فوت فضیلت و ایجاد خسران است، پس آیه می فرماید: آدم با امر ارشادی خدا مخالفت نمود و ضرر کرد و مخالفت با امر ارشادی خداوند منافی عصمت نیست. ۳- اصلاً مقام حضرت آدم ﷺ که در بهشت برزخ نزولی بودند (بهشتی که

شیطان هم داشت) مقامی بود که در آن عالم و مقام هنوز مقام تکلیف و تشریح نبوده تا تخلف و عصیان از شریعت مطرح باشد. در نتیجه آن معصیت و گناه در آن مقام، ضد شریعت نبود که زایل کننده عصمت باشد، و تازه بعد از این تخلف امر ارشادی بود که خداوند فرمود: «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا، فَمَا يَأْتِيَكُمْ مِنْهُ هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدًى فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» یعنی: «به آنها گفتیم از بهشت خارج شوند، چون پس از آن از طرف من برای شما هدایتی آمد، پس آن کس که از هدایت من پیروی کرد، او را خوف و حزنی نیست.» که در آیه خبر از آمدن شریعت می دهد و تازه هدایت مطرح می شود. پس قبل از آن که در زمین هبوط کنند، شریعتی مطرح نبوده تا تخلف از آن مطرح باشد و عصیان صورت گیرد. و اگر عصیان او در مقابل امر مولوی بود باید پس از توبه باز به بهشت برمی گشت، چرا که توبه از گناه مولوی، شخص را به شرایط قبل از گناه برمی گرداند. پیامبر فرمودند: «مَنْ تَابَ لِذَنْبٍ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ» هرکس از گناهی توبه کند مثل آن است که گناه نکرده. درحالی که آدم وحوّا پس از توبه از بهشت خارج شدند، پس عصیان در مقابل امر مولوی نبود. مثل این است که اگر ما در مقابل توصیه پدرمان که می گوید دست به آتش نزن و گرنه می سوزی، پس از دست زدن و سوختن، توبه کنیم و بگوییم غلط کردیم، چرا که این توبه کردن و غلط کردن گفتن، سوختن را تغییر نمی دهد. گناه آدم نیز از همین سنخ گناه بود که در مقابل امر ارشادی خدا، انجام گرفت و به همین جهت هم پس از این که آدم توبه کرد، باز حکم خروج از بهشت تغییر نکرد و آثار این عصیان بر او جاری شد. پس گناه در مقابل امر مولوی نبود که منجر به از بین رفتن عصمت شود. ۴- علاوه بر نکات گذشته؛ می توان مسئله را با دقت بیشتر بررسی نمود و آن این که مسئله آدم را باید در دو مقام مورد بحث قرار داد. یکی قبل از هبوط به زمین و در مقام بهشت برزخ نزولی که آنجا مقام «آدمیت» مطرح است و در واقع آن آدم حقیقت همه انسان ها است و به همین جهت هم شیطان با آدمیت دشمنی کرد و نه با آدم، چون در آنجا با آدمیت روبرو بود و این است که این دشمنی با فرزندان آدم هنوز هم ادامه دارد. و یکی هم علاوه بر بررسی آدم قبل از هبوط، بررسی مسئله آدم بعد از هبوط است که او ابوالبشر است و اولین پیامبر. قرآن در مورد دشمنی شیطان با فرزندان آدم می گوید: « قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ، لَئِنْ أَحْرَزْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا » (اسراء/۶۲) شیطان گفت: آیا این (آدم) همان است که بر من برتری دادی؟ اگر به من فرصت دهی تا روز قیامت حتماً دهنه به فرزندان او می زنم مگر عده ای کمی از آنها را. در مورد تعلیم اسماء به آدم هم می فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» که مسلم این آدم که مفتخر به تعلیم اسماء شده، شامل حواء هم می شود، یعنی در واقع حقیقت آدم یا آدمیت است که مورد تعالیم اسماء قرار می گیرند که در آیه اول سوره نساء به آن اشاره دارد که می فرماید: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً » ای مردم نسبت به پروردگارتان تقوا پیشه کنید، پروردگاری که شما را از نفس واحد خلق کرد و از آن نفس، زوجش را نیز آفرید و از آن دو، مردان و زنان کثیری بوجود آمد. که این نفس واحده، حقیقت آدم یا آدمیت است. حاصل اینکه آدم در مقام بهشت اولیه، به عنوان

آدمیت مطرح است و آن حقیقت همه انسان‌ها است، یعنی همه انسان‌ها آن عالم را داشته‌اند و همه به شجره ممنوعه نزدیک شده‌اند و لذا حق همه بوده است که از بهشت خارج شوند و در زمین هبوط کنند تا از طریق زندگی زمینی هرکس مقام و منزلت حقیقی خود را کسب نماید و به بهشت و یا جهنمی برگردد که خود برای خود ایجاد کرده‌است. اشکال در مورد عصمت سایر پیامبران آیاتی در قرآن هست که اگر با دقت مورد توجه قرار نگیرد ممکن است تصور شود عصمت انبیاء را در بعضی موارد نفی کرده که به طور مختصر به آنها می‌پردازیم. ۱- راوی می‌گوید از امام صادق (علیه‌السلام) در باره جواب حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) به بت پرستان در داستان شکستن بت‌ها توسط آن حضرت سؤال کردم که چرا حضرت شکستن را به بت بزرگ نسبت داد و به آنان گفت: « این بت بزرگ است که چنین کرده، پس اینک اگر اینان سخن می‌گویند از خودشان سؤال کنید؟ » امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: « البته نه بت بزرگ، بت‌ها را شکسته بود و نه حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) سخنی دروغ به زبان راند، تنها گفت: اگر این بت‌ها قادر به سخن گفتن می‌باشند، از خودشان سؤال کنید! یعنی اگر اینان قدرت بر نطق دارند، بت‌های دیگر را، بت بزرگ شکسته است و اگر قادر به سخن گفتن نیستند، بت بزرگ دست به چنین کاری نزده! بنابراین نه آن بت‌ها به سخن در آمدند، و نه حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) سخنی به دروغ گفت. ۲- راوی می‌گوید: از حضرت صادق (علیه‌السلام) پرسیدم در باره کلام خدا در قرآن در باره حضرت یوسف (علیه‌السلام) چه می‌فرمایید که خطاب به قافله برادران خویش گفت: « ای قافله شما دزدید » در حالی که دزد نبودند. امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: منظور حضرت یوسف (علیه‌السلام) این بود که آنان، کسانی هستند که یوسف را از نزد پدرش به سرقت برده‌اند و به همین جهت - مگر دقت نمی‌کنی □ که خداوند به دنبال کلام و در مورد جام شاه چنین تعبیر می‌کند که (برادران یوسف گفتند) مگر چه چیزی گم شده‌است؟ غلامان ملک گفتند: « ما ظرف زرین شاه را گم کرده‌ایم... » در این مورد می‌بینی هرگز خطاب به برادران یوسف (علیه‌السلام) گفته نشده است که شما یوسف را دزدیده‌اید. ۳- راوی گوید از حضرت صادق (علیه‌السلام) پرسیدم چرا حضرت ابراهیم در دعوتی که بت‌پرستان از او کردند که بیا با ما از شهر خارج شو، گفت: « من بیمار هستم » در حالی که بیمار نبود. حضرت فرمودند: « ابراهیم (علیه‌السلام) بیمار نبود و در عین حال سخنی هم به دروغ نگفت، چرا که منظور او از بیماری این بود که در دین و اعتقاد به بت‌ها دچار بیماری حالت اعراض هستم » یعنی نسبت به آنها رویگردان‌ام (برای تعقیب مطلب به بحارالانوار ج ۱۱ ص ۷۶ رجوع کنید). سؤال: بنابر آنچه در قرآن هست حضرت یونس (علیه‌السلام) قوم خود را ترک گفته و بعد خودش در شکم ماهی اقرار دارد که من ظلم کردم و می‌گویم: « لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين » آیا می‌توان گفت؛ ایشان معصوم می‌باشند؟ جواب: واژه ظلم به معنی « تعدی و تجاوز از حد » است که همیشه مرادف با گناه نیست، و این چنین نبود که خداوند به حضرت یونس (علیه‌السلام) دستوری داده باشند و حضرت خلاف آن را عمل نموده باشند. بلکه خداوند می‌فرماید: « چرا بدون آنکه دستور رفتن بگیری، رفتی » و همین مسأله را بر پیامبر خود سخت می‌گیرد

و حضرت یونس(علیه السلام) هم به جهت آن روح لطیف خود، در شکم ماهی متوجه این نکته شدند و عرض کردند: «سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» و خداوند می فرماید: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الغَمِّ» یعنی همین که متوجه شد، آثار این کار را از او رفع نمودیم. پس غفلت نکنیم که تخریفی صورت نگرفته، بلکه چون بدون دستور، قوم خود را ترک کرد خداوند به آن حضرت سخت گرفت. سؤال: چرا حضرت موسی(علیه السلام) وقتی مبعوث می شود که به سوی فرعونیان برو به خداوند عرض می کند: «وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ اَنْ يَقْتُلُونِ» یعنی برگردن من در قوم فرعون، گناهی است که به خاطر آن می ترسم مرا به قتل برسانند. جواب: این گناهکاری در فرهنگ فرعونیان است که حضرت آن فرد قبطی متجاوز را کشته، و نه در فرهنگ الهی. سؤال: پس چرا وقتی حضرت موسی(علیه السلام) به سوی فرعون رفت و فرعون او را شناخت و گفت تو همان نمک پرورده خود ما هستی و تو همانی که آن فرد را کشتی، حالا چگونه دعوی رسالت خدا را داری، خود حضرت موسی فرمود: «قال فَعَلْتُهَا اِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ» یعنی آری من آن کار را کردم و در آن حال مسأله را نمی دانستم. پس چگونه بگوییم موسی(علیه السلام) همواره معصوم بوده؟ جواب: در این آیه «ضالین» به معنی آن است که آن روز واقف نبودم که مصلحت کار چیست و بهترین راه حل کدام است و هرگز احتمال نمی دادم با یک مشت آن فرد بمیرد. که البته این حالت، عصیان در مقابل حکم خدا نیست و لذا با عصمت منافاتی ندارد. بلکه گویا حسابی در کار بوده که موسی(علیه السلام) در حین دفاع از مظلومی، ظالمی را بکشد و مجبور شود از شهر خود فرار کند و با شعیب(علیه السلام) آشنا شود و مقدمات نبوتش فراهم گردد. سؤال: در قرآن داریم که در فتح مکه می فرماید: «ای پیامبر! ما تو را در فتح مکه به پیروزی روشنی نایل ساختیم، تا اینکه گناهان پیشین تو و نیز گناهان آینده تو مورد مغفرت الهی قرار گیرد» قرآن می فرماید: «اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» (فتح/۱) آیا خود این آیه نشان نمی دهد که پیامبر(صلوة الله علیه وآله) گناهی داشته اند؟ جواب: با دقت در خود آیه روشن می شود که «ذنب» در این آیه به معنی عصیان در برابر پروردگار نیست، چرا که چنین گناهی هرگز نمی شود با فتح مکه بخشیده شود، بلکه «ذنب» به معنی کاری است که آثاری ناگوار در پی دارد و مغفرت نیز به معنای رفع آن آثار است و منظور این است که ای پیامبر آن گناهی که مشرکین به تو نسبت می دادند که به بت های شان توهین کرده ای، با فتح مکه این آثار سوء را از قلب مشرکین برای همیشه برطرف کردیم و دیگر نسبت به تو بدبین نیستند. سؤال: در سوره حج آیه ۵۲ تا ۵۴ هست که می گوید: ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه چون تمنا کرد، شیطان در تمناى او القاء دسیسه نمود و خداوند القای شیطان را محو کرد و آیات خود را محکم نمود، و خداوند القای شیطان را برای قلب های مریض و سخت دل قرار داده «و ما اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُوْلٍ وَ لَا نَبِيٍّ اِلَّا اِذَا تَمَّتْ اَلْقَى الشَّيْطَانُ فِى اٰمْنِيَّتِهِ، فَيَنْسُخُ اللهُ مَا يُلْقِى الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللهُ اٰيَاتِهِ، وَاللَّهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ» (۵۲) «لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِيْنَ فِي قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةَ قُلُوْبُهُمْ، وَ اِنَّ الظَّالِمِيْنَ لَفِى شِقَاقٍ بَعِيْدٍ» (۵۳) حال طبق این آیات، آیا نمی شود گفت شیطان در فکر پیامبر(صلوة الله علیه وآله) القای دسیسه کرده و

عملاً پیامبر در مرحله‌ای از عمر خود از عصمت خارج شده؟ جواب: اولاً آیه می‌گوید وقتی پیامبر تمناً و آرزو کرد که مردم به طرف دین بیایند، شیطان در تمثالی پیامبر که آمدن مردم به سوی دین است، القاء دسیسه کرد. و این تمناً یعنی در قلب عده‌ای از مردم وسوسه نمود تا آنها را از پذیرفتن دین و تحقق آرزوهای پیامبر (صلوة الله علیه و آله) محروم گرداند. ثانیاً: در قسمت بعد آیه می‌فرماید: این القای شیطان را وسیله آزمایش برای کسانی قرار دادیم که دل‌شان به مرض نفاق و کفر و قسوت گرفتار است، حال با توجه به این نکته چگونه می‌توان نتیجه گرفت که شیطان در قلب پیامبر (صلوة الله علیه و آله) القای دسیسه کرده؟ سؤال: در ذیل همین آیه در بعضی از کتب تفسیری اهل سنت آمده است که پیامبر (صلوة الله علیه و آله) مشغول خواندن سوره نجم بودند و این آیات را تلاوت کردند که: « أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ » یعنی آیا نمی‌بینی بت‌لات و بت‌عزى و سومى آنها که منات باشد را. بعد نوشته‌اند که در این حال شیطان شروع کرد به القای افکار خود بر قلب پیامبر و لذا پیامبر شروع کردند این جملات را بگویند که: « تِلْكَ الْغَرَانِيقُ الْعُلَىٰ وَإِنَّ شَفَاعَتَهُمْ لَنُزَّتْجَىٰ » یعنی این بت‌ها موجودات زیبا و بلند مرتبه‌ای هستند و شفاعت‌شان مورد امید و آرزو است. سپس پیامبر (صلوة الله علیه و آله) و مؤمنین در مقابل بت‌ها سجده کردند، و پس از این جریان جبرائیل بر پیامبر نازل شد که این دو جمله، وحی الهی نبود بلکه از القائات شیطان است. و بعد نوشته‌اند چون این حادثه باعث ناراحتی پیامبر (صلوة الله علیه و آله) شد آیات سوره حج نازل شد که پیامبر ناراحت نباش این جریان القای شیطان در مورد پیامبران قبلی هم بوده است. در این مورد چه نظری هست؟ جواب: این قصه سراپا کذب است و از مجعولاتی است که مغرضین ساخته‌اند و شواهد متعددی بر دروغ بودن آن هست که به بعضی از آنها می‌پردازیم. اولاً: به فرض که پیامبر (صلوة الله علیه و آله) را معصوم ندانیم، آیا از یک فرد عادى که سخت در راه بت‌پرستى مبارزه می‌کند، متصور و ممکن است که اشتباهاً شفاعت بت‌های سنگی و خرمایی را آرزو کند و چشم امید به آنها داشته باشد و بعد هم با این همه مبارزه با بت‌پرستى در مقابل آنها سجده کند؟ ثانیاً: ابتدای سوره نجم بر ضد این حرف‌ها شروع شده، چرا که در مورد پیامبر (صلوة الله علیه و آله) می‌گوید: « مَا يُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ » یعنی او اصلاً بر اساس میل و هوس عملی انجام نمی‌دهد و سراسر تحت فرمان خدا است. حال چگونه می‌شود پس از چند آیه دچار چنین اشتباهی شود و تحت تأثیر القائات شیطانی قرار گیرد. ثالثاً: بنا به گفته صاحب المیزان در جلد ۲۸ ص ۲۸۳، ادله قطعیه‌ای که دلالت بر عصمت پیامبر (صلوة الله علیه و آله) دارد متن این روایات را تکذیب می‌کند، علاوه بر اینکه این روایت شنیع‌ترین مراحل جهل را به آن جناب نسبت می‌دهد، به طوری که آن حضرت نمی‌دانسته « تلک الغرانیق العلی... » کلام خدا نیست و نمی‌دانسته این جملات کفر و موجب ارتداد از دین است تا اینکه جبرائیل او را متوجه کرده! ( سازندگان این داستان این قدر هم توجه نداشته‌اند که لااقل پیامبر (صلوة الله علیه و آله) یک آدم عادى هم که باشد نمی‌شود چنین چیزهایی را به او نسبت داد، گویا القائات شیطانی به واقع چنان چشم عقل آنها را محجوب کرده بوده که به این تناقضات روشن در داستان خود نیز پی‌نبرده‌اند). موفق باشید